

بحثی درباره روابط جوانان با والدین

بخاطر مشکلات جوانان و دردهائی که آنها ظاهراً در اجتماع ایجاد می نمایند همه مردم ، پدران و مادران را سرزنش می کنند . متخصصین بهداشت روانی باتوجه به آمار وحشتناک افزایش سریع تعداد کودکان و جوانانی که دچار مشکلات جزئی یا جدی روانی بوده و یا قربانی مصرف بیجای داروهای مختلف شده و یا دست بخود کشی میزنند، ادعا می کنند علت همه این موارد نقص روابط والدین وعدم نظم خانواده است . اکثر رهبران سیاسی و مجریان قانون، والدین را بخاطر بار آوردن نسلی از خود راضی ، عاصی ، مخالف جامعه ، هیپی و غیره سرزنش می کنند . وقتی کودکی مردود و یا از مدرسه اخراج میشود ، معلمین و مشاورین مدارس ادعا می کنند والدین آن کودک مقصر اصلی می باشند . کیست که به پدر و مادرها کمک کند و یا تا چه حد سعی شده است که پدر و مادرها تحت آموزش قرار گیرند ؟ و جامعه چه امکاناتی برای بهتر شدن روابط والدین و اطفال ایجاد کرده است ؟

نتیجه روابط زناشویی میلیونها انسان که یکی از اساسی ترین اعمال حیاتی ، انسانی و روحانی است . و در ضمن یکی از مشکلترین و پرتیرترین اهداف انسانیت بشمار می رود . به ایجاد يك انسان كوچك ، بی دفاع و معصوم منجر میشود . که از دقیقه تشکیل نطفه ، مسئولیت سلامت جسمی و روانی این موجود بی نام و نشان و بیگناه، بگردن دوانسان بالغ یعنی پدر و مادر است . آیا کاری پر مسئولیت تر و مشکلتر از این در جهان وجود دارد ؟ با آگاهی از این موضوع ، چند نفر از پدر و مادرها برای این مورد تربیت میشوند ؟ آیا آنها روش صحیح برقراری ارتباط بین خود و کودکانشان را می دانند ؟ اگر کمی به اطراف خود بنگریم بنظر میرسد ارتباط خانوادگی روبه زوال است . عشق و علاقه متقابل فقط جنبه سازگاری بخود گرفته و عواطف بحداقل خود رسیده است . و این بعلت شکاف نسلها در خانوادهها نیست . من بعنوان يك روانپزشك شاغل در مرکز مشاوره راهنمایی

دانشگاه تهران مانند سایر همکارانم عقیده داشتم که بچه ها ، بصورت جوانان وحشتناکی درمی آیند و این امرطبیعی و اجتناب ناپذیر است ، و با توجه به نتایج مطالعات فراوان معتقد بودم که زمان بلوغ بطور غیرقابل اجتنابی زمان طوفان و فشار درخانواده هاست . ولی با تجربه ای که پس از ملاقات باوالدین دانشجویان کسب نمودم به اشتباه خود پی بردم .

اینک معتقدم که نوجوانان بر علیه والدین خود قیام نمی کنند ، عصیان آنها فقط برضد گونه ای از روشهای معین و ویرانگر و نظم دهنده ای است که تقریباً در تمام جهان توسط والدین اعمال می شود . چنانچه روابط جدیدی جایگزین این روشها شود ، نه فقط « تنبیه » برای همیشه حذف میشود ، بلکه بچه ها مسئول ، خود نظم ، و کمک کننده خواهند بود بدون آنکه به اسلحه ترس متوسل شویم . در این مهم فقط باید راه نفوذ در بچه ها را پیدا کرد . آیا بنظر نمی رسد این ادعا آتقدر خوب است که نمیتوان آنرا باور کرد ؟ منم پیش از ملاقات باوالدین ، آنرا باور نمی کردم . حال اطمینان دارم که قدرت فهم پدر و مادرها برای آموختن مهارتهای جدید بسیار بهتر از بچه هاست و شدت اشتیاق آنها بمراتب شدید تر از اطفالشان است . آنها با اطمینان درک کرده اند که روشهای قدیمی بی تأثیر است . بنابراین والدین امروزی آماده تغییر هستند ویر نامه ما نشان داد که اولیاء می توانند تغییر کنند .

ما باین نتیجه رسیدیم که پدر و مادرها ، حتی آنهایی که تحصیلات دانشگاهی ندارند می توانند مهارتهای اثبات شده ای را بیاموزند و از این راه کمک مؤثری به پذیرفتن فرزندان و غلبه بر مشکلات احساسی و رفتارهای نا هم آهنگشان داشته باشند .

می دانیم در حال حاضر رابطه اولیاء و فرزند تقریباً بدون تغییر باقی مانده است و پدر و مادرها همان روشهای ۴۰۰۰ هزار سال پیش را بکار میبرند . البته مقصود این نیست که بگوئیم بشر بدانش جدید در روابط بشری پی نبرده است ، بلکه به عکس روانشناسی ، علوم رفتاری ، و علم تعلیم و تربیت ما را به شناخت مؤثر کودک کان و والدین آگاه ساخته است که این آگاهی ها به تقویت رشد جسمی

وروانی و ایجاد فضای سالم روحی مردم ، کمک مؤثری نموده است .
 درباره « ایجاد مؤثر رابطه شخصی » روشهای مطلوبی مشخص شده و
 راه‌های عاقلانه‌ای برای رفع کشمکشها و ایجاد تفاهم معلوم گشته است . ولی
 متأسفانه از این حقایق و روشهای جدید فقط عده‌ای از متخصصین امور آگاهی دارند .
 و پدران و مادران از آن بی اطلاع هستند .

برای بیشتر مردم رسانه‌های گروهی تنها راه ارتباط متخصصین با والدین
 است . پدران و مادران در حالیکه مستحق‌ترین اشخاص برای دانستن این روشهای
 جدیدند ، متأسفانه بهره لازم و سازنده را از تنها راه خبری یعنی رسانه‌های
 گروهی نمیگیرند . و من متوجه شدم که حتی والدینی که از این راه تا حدودی
 آشنا به مواضع تربیتی جدیدی شده‌اند ، بندرت میتوانند این روشها را در برقراری
 نظم و رفع اشکالات خانوادگی خود بکار ببرند . چون با نوع بیان خبری در
 رسانه‌های گروهی قابل فهم نبوده و یا بقدری ناقص بیان شده ، که رفتار گذشته
 آنها را هم مختل نموده است .

بنظر اینجانب والدین را باید تحت آموزش قرارداد و دانش آموز امروزی و
 « روابط دوانسان » را به آنها آموخت . و زمان بکار بردن آن را هم گوشزد نمود .
 در تماس با گروههای مختلف والدین دانشجویان ، سعی نمودیم بدون ذکر نام
 کلاس یا جنبه آموزشی مفهومات جدید همراه با ارائه طرق قاطع را برای از بین
 بردن فاصله عاطفی فرزند و والدین به آنها نشان دهیم .

یکی از والدین پرسید : آیا شما میخواهید ما فرزندانمان را آزاد بگذاریم ؟
 و یا فکرمی کنید ما صلاحیت آموزش آنها را نداریم ؟

جواب ما این بود : والدینی که بفرزندان خود آزادی بدون قید و شرط
 میدهند ، همانقدر دچار مشکلات میشوند ، که والدین سختگیر . زیرا اغلب ،
 کودکان آنها انسانهای خود خواه ، نظم ناپذیری و بی توجه بارمی آیند . در این مورد
 هیچکس باندازه والدین صلاحیت تربیت فرزند خود را ندارند . در این جلسات
 سعی شد پدر و مادر بدانند که نباید همواره راه حل مناسبی در جلوی کلیه مشکلات
 جاری فرزندان خود بگذارند ، بلکه باید سعی کنند تا فرزند ، خود ، راه حل مناسب

مشکل خود را بیابد .

در یکی از جلسات درباره «نقش کمک کننده پدر و مادر بصورت يك رفيق ، نه يك خدا» صحبت کردیم و سعی شد که والدین بچه‌های خود را قبول کنند . و راه این پذیرفتن فقط گوش دادن است . (گوش دادن بصورت مثبت یا منفی) . و این حقیقت را باید به پدر و مادرها آموزش داد که چقدر آرامش دهنده است زمانی که شخص مجبور نیست جواب مشکلات بچه هارا بدهد بلکه خود بچه ها مشکل گشای خود باشند و گاهی راه حلی که فرزندان ما برای مشکلات خود پیدا می کنند بمراتب بهتر ، انسانی تر و جالبتر از آن چیزی است که والدین به آنها پیشنهاد میکنند .

امروزه اغلب نوجوانان از والدین شان بریده اند و تا آنجا که با ما به گفت - و شنود نشسته اند ، برای این کار دلایل خوبی هم دارند . مثلاً میگویند :

پدر و مادرم مرانمی فهمند . از اینکه هر شب برای يك سخنرانی جدید بخانه بروم ، متفرم ، یا : من هرگز به پدر و مادرم هیچ چیز را نمیگویم زیرا میدانم آنها آنرا نمی فهمند . و یا : کاش میتوانستم سنگینی بار امر و نهی والدینم را از دوشم بردارم . و یا : تا کی نق و تق دایمی والدینم را باید تحمل کنم ؟

جالب اینجاست که در نشستی با والدین معلوم شد والدین هم از فرزندانشان بریده اند و برای اینکار دلایل زیر را ارائه میدهند :

من دیگر مطلقاً بر پسر ۱۶ ساله ام تقوئی ندارم . و یا :

من دیگر از «صغر» دست برداشته ام . هر کاری میخواهد بکند . و یا :

«مریب» حتی با ما غذا هم نمی خورد . حرف هم نمیزند . اطاقش را هم جدا کرده است . و یا :

«جواد» هرگز خانه نیست و هیچوقت هم بمانمىگوید که جامی رود ؟ و یا چکار میکند ؟ اگر هم از او پرسیم ، میگوید : «بشما مربوط نیست» .

درواقع این يك مصیبت است که یکی از بهترین و شیرینترین رابطه های زندگی تا این حد سقوط کند . چرا باید جوانان ، پدر و مادرشان را بچشم يك دشمن نگاه کنند ؟ چرا تا این حد «شکاف نسلها» در خانه ها عمیق و عادی شده

است؟ چرا در جامعه ما پدر و مادرها با فرزندان خود در حال جنگ اند؟ و چرا این نوجوانان دائماً در حال شورش اند؟ شورش بر علیه همه روشها، همه سنتها، همه روابط. و در برابر شورش فرزندان، پدر و مادرها نسبت به جگر گوشه های خود با خصومت سنگر بندی می کنند.

درد دل یکی از والدین را بطور خلاصه بیان می کنم .
 میگفت: منوچهر در شانزده سالگی بزرگترین مشکل ما بود او از همه چیز بیزار، وحشی و کاملاً بدون احساس مسئولیت بود. اغلب دیر بمنزل می آمد و بهانه اش پنچری دو چرخه و یا خوابیدن ساعت و از این گونه حرفها بود. متوجه شدیم بمادروغ میگوید. بگو مگوهای ما تهمت های متقابل بود. ماهرگز احساس نمی کردیم که ممکن است روزی عمیقاً متوجه همدیگر شده و یک خانواده گرم و دوست داشتنی داشته باشیم.

زمانی که مافقط تصمیم گرفتیم به حرفهای یکدیگر بدون ارائه طریق و یا آمرانه و ظالمانه گوش دهیم متوجه شدیم روز بروز رفیقتر میشویم. و یک نوع استقلال، اعتماد یا عشق در فضای بین ما بوجود آمده. اینک در خانواده ما بجای عصیان و انقلاب، تفاهم و صلح و آشتی برقرار است.
 پدر و مادرانی که می آموزند ارتباط حسی و کلامی چیست و چگونه میتواند ارتباطی عاطفی و دوستانه پیدا کرد دیگر به سنگر بندیهای بی منطق احتیاج ندارند.

یک دختر خانم دانشجو میگفت: من مجبور نیستم در خانه کار کنم. چرا کار کنم؟ این وظیفه پدر و مادر است که از من مواظبت کنند. آنها قانوناً موظفند. منکه از آنها نخواستم مراد دنیا بیاورند.

من نتوانستم جوابی به او بدهم. فقط متوجه والدینی شدم که چگونه انسانهایی تحویل اجتماع می دهند که تا این حد دنیا به آنها بدهکار است؟ و این انسانهای خودخواه چه نوع اجتماعی خواهند ساخت؟

وقتی معنی و مفهوم وظیفه را از او پرسیدم، دیدم نمی داند. گفتم «تو که نمیدانی وظیفه چیست، چطور ادعا می کنی والدین تو وظیفه دارند؟»

بطور کلی والدین را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۱- والدینی که بچه‌ها به آنها مستبد، یکدنده و خودرأی می‌گویند و ما آنها را والدین محکوم‌کننده یا همیشه برنده می‌نامیم.

۲- والدینی که بچه‌ها آنها را ضعیف، توسری‌خور و بی‌اراده می‌نامند و ما آنها را والدین محکوم‌شده یا همیشه بازنده می‌نامیم.

۳- والدینی که بین این دو گروه قرار دارند، و ما آنها را گروه سوم می‌نامیم که بچه‌ها آنها را معمولی، و متغیر می‌دانند، ما آنها را والدینی بی‌ثبات می‌نامیم.

متأسفانه اکثریت والدین جزو گروه سوم هستند. پس اگر گفت و شنودهای فراوان با دانشجویان و والدین آنها متوجه شدیم که اشکال اساسی والدین در تماس با بچه‌ها در اینست که آنها فقط دو راه برای کنار آمدن با فرزندانشان می‌شناسند: محکوم‌کننده بوده و نظر خود را با قاطعیت و گاهی به زور بر کرسی به‌نشانند. و یا آتقدر بی‌ارادگی بخرج دهند که فرزندشان با آزادی کامل نظر خود را بخوانواده تحمیل کند.

در حالی که اگر والدین راه سوم را برگزینند مشکلات موجود حل خواهد شد. البته این راه حل در عین سادگی، در عمل خالی از اشکال نیست و ما آنرا راه حل «دموکراتیک» یا راه حل خانوادگی می‌نامیم. خیلی از زن‌ها و شوهرها مشکلات جاری خود را مانند شریک‌های شغلی واحدهای کارگری و سایر مؤسسات قراردادی (که همیشه شامل دو طرف است) حل می‌کنند. بچه‌ها هم غالباً مشکلاتشان را با توافق متقابل یا قراردادهای غیررسمی قابل قبول برای هر دو طرف حل می‌نمایند. این راه حل عبارت است از تفاهم و احترام بر حقوق کلی دو طرف یعنی فرزند و ولی. برای نیل به این تفاهم فرزند و ولی بایستی مانند دو شریک پیام‌زنند که چطور به صحبت‌های هم گوش فرادهند.

بطور کلی والدینی که این نوع روش «گوش دادن علمی» را پیش می گیرند، نه تنها در حد انتظارات فرزندان خود موفق هستند بلکه در کار شخصی هم موفق می شوند. اینان می آموزند که در صحبت با دیگران باید با « سیلاب لغوی » زندگی کرده و آنرا لمس کنند و القای حسی آن لغت را در خود حس کنند. در نتیجه تمام انرژی ایجاد چنین لغتی را می یابند. و هرگز در صدد جوابگوئی نیستند. و در صدد ارائه طریق نمی باشند بلکه مثل یک دوست، واقعیت جالب ایجاد چنین سخنی را حس می کنند. و اگر طرف مقابل هم بیاموزد در زمانی که باولی خود صحبت می کند چگونه باید شنونده خوبی باشد القاء انرژی صحبت هایش در ولی باعث یک گفت و شنود درست و سازنده ای می گردد که نتیجه آن به هدف اصلی مورد نظر منجر می شود.

منابع و مقالاتی که در رابطه با این مقاله است :

Holt, John . THE UNDERACHIEVING SCHOOL . New York : Pitman Publishing Crop, 1969.

Hymes, James L. THE CHILD UNDER SIX. Englewood cliffs, New Jersey: Prentice-Hall, 1963.

Jourard, sidney M. THE TRANSPARENT SELF . New York : D. Van Nostrand, 1964.

Katz, Robert L. Empathy. New York : The Free Press of Glencoe, Macmillan Co, 1963.

Missildine, W. Hugh . YOUR INNER CHILD OF THE PAST. New York: Simon and Schuster, 1963.

Neill, A. S. Summerhill. New York: Hart Publishing Co 1960 .

Neill, A. S. FREEDOM-NOT LICENSE. New York : Hart Publishing Co 1966.

Putney, Shell, and Putney, Gail THE ADJUSTED AMERICAN. New York: Harper, 1964.

Rogers, Carl R. CLIENT-CENTERED THERAPY. Boston: Houghton Mifflin, 1951.

Rogers, Carl R . ON BECOMING A PERSON. Boston : Houghton Mifflin, 1963.

Rogers, Carl R. FREEDOM TO LEARN . Columbus, Ohio : Charles E. Merrill, 1969.

Spock, Benjamin . THE COMMON SENSE BOOK OF BABY AND CHILD CARE : New York : duell, sloan and Pearce, 1957.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی